

درآمدی معاصر بر فلسفه هنر

نویسنده: نوئل کرول

مترجم: پریسا صادقیه



تهران، ۱۳۹۴

سرشناسه: کرول، نوتل، ۱۹۴۷ -

عنوان و نام پدیدآور: درآمدی معاصر بر فلسفه هنر

مشخصات نشر: تهران، پیام امروز، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۳۳۲ ص، مصور.

شابک: ۵-۸۰-۵۷۰۶-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیهای مختصر

یادداشت: کتاب حاضر با عناوین مختلف با ترجمه صالح طباطبایی در سال‌های مختلف منتشر شده است.

نمونه افزوده: صادقیه، پریسا، ۱۳۶۴، مترجم.

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۶۱۱۴



درآمدی معاصر بر فلسفه هنر

نویسنده: نوتل کرول

مترجم: پریسا صادقیه

ناشر: پیام امروز

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۸۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: معرفت

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

نشانی ناشر: تهران، خیابان لبافی‌تژاد، بین فروردین و فخررازی، شماره ۲۰۰، طبقه اول - تلفن: ۶۶۴۹۱۸۸۷

شابک: ۵-۸۰-۵۷۰۶-۹۶۴-۹۷۸

فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۱۱	مقدمه
۱۱	فلسفه چیست؟
۱۶	فلسفه تحلیلی هنر
۱۹	مفاهیم تحلیلی
۲۵	برخی ویژگی‌های پژوهش فلسفی
۲۹	ساختار کتاب
۳۲	اهداف کتاب
	فصل اول
۳۷	هنر، تقلید و بازنمود
۴۹	نظریه نیابازنمودی هنر
۶۱	بازنمود چیست؟
۶۱	بازنمود تصویری
۶۲	رویکردهای سنتی به بازنمود تصویری
۷۰	نظریه قراردادگرای بازنمود تصویری
۷۴	نظریه نوطیت‌گرای بازنمود تصویری
۸۵	بازنمود در هنرهای گوناگون
۹۴	خلاصه
	فصل دوم
۹۹	هنر به مثابه بیان
۹۹	نظریه بیان هنر
۱۱۰	نقدهایی بر نظریه بیان هنر
۱۳۱	نظریه‌های بیان
۱۳۱	بیان چیست؟
۱۴۳	بیان، نمونه‌نمایی و استعاره
۱۵۳	برخی مشکلات نظریه نمونه‌نمایی استعاری
۱۵۷	آیا بیان همیشه استعاری است؟
۱۷۰	خلاصه
	فصل سوم
۱۷۵	هنر به مثابه فرم
۱۷۵	فرمالیسم

۱۸۷	نقدهایی بر فرمالیسم
۲۰۱	نو فرمالیسم
۲۱۹	فرم هنری چیست؟
۲۱۹	دیدگاه‌های گوناگون درباره فرم هنری
۲۲۶	فرم و کارکرد
۲۳۶	فرم و درک زیباشناختی
۲۴۱	خلاصه

فصل چهارم

۲۴۷	نظریه‌های زیباشناختی هنر
۲۴۷	هنر و زیبایی‌شناسی
۲۵۲	تعریف زیباشناختی هنر
۲۶۴	دو تلقی رایج از تجربه زیباشناختی
۲۷۲	نقدهایی بر تعریف زیباشناختی هنر
۲۸۷	بعد زیباشناختی
۲۸۷	بازنگری تجربه زیباشناختی
۲۹۶	ویژگی‌های زیباشناختی
۳۰۰	تشخیص یا فرافکنی؟
۳۱۲	تجربه زیباشناختی و تجربه هنر
۳۱۵	خلاصه

فصل پنجم

۳۲۱	ضد تعریف
۳۲۱	نووینگشتاین گرایی: هنر به منزله مفهومی باز
۳۳۸	نقدهایی بر نووینگشتاین گرایی
۳۴۹	دو تعریف معاصر از هنر
۳۴۹	نظریه نهادی هنر
۳۷۱	تعریف تاریخی هنر
۳۸۷	تشخیص هنر
۳۸۷	تعریف و تشخیص
۳۹۰	تشخیص و روایت تاریخی
۳۹۸	نقاط ضعف و قوت روایت‌های تاریخی
۴۰۷	خلاصه
۴۱۱	مصاحبه مترجم با نول کرول (مؤلف اثر)
۴۱۹	نمایه
۴۲۳	تصاویر

یادداشت مترجم

هنریکی از بنیادی ترین عمل های انسانی به شمار می رود. این ادعایی است که نوئل کروئل نویسنده کتاب در آمدی معاصر بر فلسفه هنر مطرح می کند و برای اثبات ادعای خود به رابطه ژرف میان انسان و هنر و نقشی می پردازد که انسان به منزله مخاطب آثار هنری می پذیرد. او پیوسته به نمونه های مشهوری از آثار هنری اشاره می کند که هیچ تفاوتی با اشیای عادی ندارند اما سالیان سال است که مردم آن ها را به منزله اثر هنری می شناسند و برای تماشای آن ها در صف می مانند و بلیط تهیه می کنند. تا کنون تلاش های بسیاری در راستای تعریف هنر و تبیین چگونگی تشخیص آن حتی توسط مردم عادی صورت گرفته است و اساساً آنچه که امروز به منزله فلسفه هنر شناخته می شود، فهرستی از همین تلاش ها است که در راستای تعریف مفهوم پیچیده و گسترده هنر صورت گرفته است.

در این راستا، برخی از فلاسفه هنر به تجزیه مفهوم هنر پرداخته و شرایط لازم و کافی برای آن چه که در هر دوره تاریخی هنر خوانده شده است را برشمرده اند. از همین رو در هر دوره تاریخی، برخی مفاهیم بنیادین بر فلسفه هنر سایه افکنده اند و در راستای تعریف هنر و تبیین چگونگی تشخیص آن، مورد استفاده قرار گرفته اند. برخی از این مفاهیم عبارتند از؛ باز نمود، نوباز نمود، بیان، فرمالیسم، زیبایی شناسی، درک زیباشناختی و غیره. اما همیشه زایش آثار نوین که وجوه اشتراک بسیار اندکی با پیشینیان خود دارند، دامنه و گستره این سایه ها را بر فلسفه هنر کوتاه می کند و بر الزام مفهوم نوینی که قدرت تبیین گری بهتر و جامع تری

داشته باشد صحه می‌گذارد. این روند تا به امروز که هنر دامنه بسیار گسترده‌تری دارد ادامه یافته و سبب شده است این مفهوم بنیادین به منزله مفهومی که قابل تعریف نیست به کار برده شود.

نوتل کرول که یکی از شناخته‌شده‌ترین فلاسفه معاصر هنر است، در کتاب حاضر تلاش می‌کند تا با به کارگیری فنون فلسفه تحلیلی به نقد و بررسی موضوع‌ها و سرفصل‌های بنیادین فلسفه هنر بپردازد. در فصل نخست کتاب، بازنمود و بازنمودگرایی، که یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه هنر به شمار می‌رود محل نقد و بررسی قرار می‌گیرد و محدودیت‌ها و نواقص آن به شیوایی برای خواننده روشن می‌گردد. فصل دوم و سوم به نظریه بیان هنر و فرمالیسم اختصاص دارد و در دو فصل پایانی نیز نظریه‌های زیباشناختی هنر، نووینگشتاین‌گرایی و رویکردهای تاریخی به سرشت هنر محل نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

یکی از وجوه تمایز این کتاب با کتبی که تا کنون در زمینه فلسفه هنر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، رویکرد تحلیلی و البته انتقادی آن به رویکردها و مکاتبی در این فلسفه است که بسیار بنیادین هستند و در دانشگاه‌ها بدون هیچ‌گونه رویکردی انتقادی سال‌های سال است که تدریس می‌شوند. دانشجویان هنر و ادبیات برای نمونه، با رویکردی چون فرمالیسم کاملاً آشنایی دارند و از آن برای نقد آثار ادبی و هنری استفاده می‌کنند اما کم‌تر دانشجویی یافت می‌شود که بتواند نواقص و نابسندگی‌های این رویکرد را بشناسد و اصول و چارچوب آن را محل نقادی قرار دهد. البته این ایراد نه تنها به دانشجویان بلکه به اساتیدی نیز وارد است که هر مکتب و یا رویکردی را تنها با تمرکز بر روی آن دسته از آثاری تدریس می‌کنند که کاملاً در چارچوب و اصول و قواعد آن رویکرد می‌گنجند و تمام نواقص و نابسندگی‌های مکتب مزبور را پوشش می‌دهد.

در این راستا و بر اساس علاقه‌ای که به هنر و ادبیات داشتم لازم دانستم که این اثر را ترجمه کنم. امیدوارم این کتاب بتواند روند موجود در دانشگاه‌ها و محافل هنری و ادبی را دگرگون سازد و راه‌گشای مسیری باشد که مقصدش ستایش کورکورانه و تکرار طوطی‌وار اصول رویکردهای هنری حاکم نباشد.

امیدوارم کتاب حاضر، اندیشیدن آن‌هم از نوع انتقادی را به علاقه‌مندان هنر و ادبیات بیاموزد و آن‌ها را به سوی پرورش فلسفه هنر خویش هدایت کند.

در این جا وظیفه خود می‌دانم از همسر، جناب آقای دکتر رضا علیزاده ممقانی، که همیشه در انتخاب کتاب من را یاری می‌کنند و وظیفه ویراستاری را برعهده می‌گیرند تشکر کنم. همچنین از آقای دکتر هادی صمدی نیز که بسیاری از خطاهای ترجمه را پیراسته‌اند و پیشنهادهای ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند نیز کمال تشکر را دارم.

پریسا صادقیه

زمستان، ۱۳۹۳

www.ketab.ir

مقدمه

فلسفه چیست؟

واژه «فلسفه» معانی گوناگونی دارد. گاهی افراد درباره فلسفه زندگی خود برای شما سخن می گویند و در این راستا، عموماً به ژرف ترین و پایدارترین باورهایشان اشاره می کنند. این شیوه معناکردن واژه فلسفه به طور قطع رایج ترین شیوه ای است که در زبان روزمره کاربرد دارد. اما مفهوم واژه فلسفه در این کتاب، بسی گسترده تر از مفهوم رایج آن در زبان روزمره است. در این کتاب مقصود از فلسفه، رشته ای دانشگاهی است. البته به این رشته نیز می توان همانند بسیاری رشته های دانشگاهی دیگر، از منظرهای گوناگونی نگریست و رویکردهای متفاوتی داشت. و دقیقاً به همین علت است که تا کنون مکتب های زیادی در فلسفه زایش یافته اند؛ مکاتبی چون اگزیستانسیالیسم، پدیدارشناسی، مارکسیسم، مکتب واسازی و غیره. مکاتب فلسفی گوناگون، متناسب با دیدگاه های متفاوتی که دارند، اهداف و اولویت های گوناگونی را نیز جستجو و دنبال می کنند. حال در این میان، فلسفه و دیدگاهی که ما در این کتاب قصد بررسی آن را داریم، فلسفه تحلیلی است. در واقع عنوان این کتاب را می توان به «درآمدی معاصر بر فلسفه تحلیلی هنر» بسط داد؛ زیرا به شکلی مقدماتی برخی از فنون اصلی و مسائل محوری فلسفه تحلیلی هنر را بیان می کند. اما پرسش این است که اساساً فلسفه تحلیلی چیست؟ فلسفه تحلیلی، در حقیقت مکتبی در فلسفه است که ابتدا در جهان انگلیسی زبان به طور حرفه ای به آن پرداخته شد. از این رو، گاهی آن را فلسفه آنگلو-آمریکایی نیز

می‌نامند. البته این عنوان کمی گمراه‌کننده است. زیرا به هر منظور، فلسفه تحلیلی تنها شکل فلسفه دانشگاهی در جهان انگلیسی‌زبان نیست. اما به هر روی، مکتبی بسیار برجسته و به گفته برخی، مکتب غالب در فلسفه انگلیسی‌زبان به شمار می‌رود و در قرن بیستم تأثیر برجسته‌ای از خود بر جای گذاشته است.

این مکتب فکری، فلسفه «تحلیلی» نامیده می‌شود. بنابراین کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که از همان ابتدا بپرسیم: «این مکتب فلسفی دقیقاً چه چیزی را تحلیل می‌کند؟» اگر بخواهیم به طور جلدی و در عین حال ساده به این پرسش پاسخ دهیم، می‌توانیم بگوییم که فلسفه تحلیلی به دنبال واکاوی و تحلیل مفاهیم است. به همین دلیل است که گاهی آن را تحلیل مفهومی نیز خطاب می‌کنند. اما برخی فلاسفه ممکن است با ارجاع به این نکته تاریخی بر این ادعا باشند که این تمام آن کاری نیست که فلسفه تحلیلی انجام می‌دهد. برای این که بهتر بتوانیم آن را معرفی کنیم عادلانه است، بگوییم که تحلیل مفاهیم هدفی بوده است که فلاسفه در گذشته و یا حداقل در برهه‌ای از زمان، قصد تحقق آن را داشته‌اند و تا به امروز نیز آن را ادامه داده‌اند. آن‌ها مفاهیم را تحلیل می‌کنند.

البته از این نکته نمی‌توان گذشت که مفاهیم، نقش بنیادینی در زندگی بشر بازی می‌کنند. در واقع مفاهیم عمل‌های ما را سازمان‌دهی می‌کنند. برای نمونه، مفهوم شخص، در عمل‌های بی‌شماری از قبیل سیاست، اخلاقیات، حقوق و غیره محوریّت دارد. یا برای نمونه، مفهوم عدد، مفهومی بنیادین در ریاضیات به شمار می‌رود و مفهوم شناخت نیز پایه جدایی‌ناپذیر گستره وسیعی از کنش‌های بشری است. بدون چنین مفاهیمی، کنش‌هایی که در بالا ذکر آن رفت، اصلاً وجود نخواهند داشت. برای نمونه، بدون مفهوم شخص، هیچ شکلی از اخلاقیات که اساساً همان‌طور که می‌دانیم به اشخاص تعلق دارند، وجود نمی‌داشت.

آسان‌ترین و مفهوم‌ترین شیوه برای توصیف فلسفه تحلیلی ذکر این مسأله است که تحلیل مفاهیم عنصر کلیدی عمل‌ها و کنش‌های انسانی است و این نه تنها کنش‌های پژوهشی و تحقیقاتی انسان‌ها از قبیل علم را در بر می‌گیرد بلکه شامل کنش‌های عملی از قبیل فرمانروایی یا حکومت نیز می‌شود. در این راستا

فلاسفه تحلیلی میراث فکری خود را نزد فیلسوفی چون سقراط بازمی‌یابند که در کوچه‌های آتن قدم می‌زد و از مردم عادی می‌پرسید که «معرفت چیست؟» و «عدالت چیست؟» زیرا همانند فلاسفه تحلیلی معتقد بود که همین پاسخ‌های بی‌تکلف و ساده که مردم عادی به این پرسش‌ها می‌دهند، راه گشای واکاوی‌ها و تحلیل‌های دقیق‌تر و موşkافانه‌تر است.

گاهی پیش آمده که چشم‌تان به تابلوهای اعلانات دانشکده‌ها برخورد کرده باشد و در آن شما عنوان برخی دروس را به این شکل دیده باشید: «فلسفه...» این سه نقطه اغلب با عناوینی پر می‌شود که عنوان یک رشته دانشگاهی است. برای نمونه، فلسفه علم، هنر، منطق، حقوق، تاریخ و غیره. این نشان می‌دهد که فلسفه اساساً فلسفه چیزی به‌شمار می‌رود. اما آن چیز چیست؟

گاهی آن چیز یک عمل است، مانند دین یا حقوق. و اغلب اوقات آن عمل، عملی به‌شمار می‌رود که با یک معرفت اکتسابی همراه است؛ مانند فیزیک، روان‌شناسی، تاریخ و امثالهم. اما گاهی نیز ممکن است که آن چیز یک کنش عملی باشد مانند اخلاق. به زبان ساده می‌توان گفت که آغاز فلسفه با آغاز خودآگاهی مردمی همزمان شد که درگیر عمل‌های فوق بودند و ناگهان به این پرسش اندیشیدند که آن چیزی که در حال انجامش هستند و یا در موردش سخن می‌گویند چیست؟

به همین علت، هر یک از این عمل‌ها، حوزه عملکرد خود را در قالب برخی مفاهیم خاص سازمان‌دهی می‌کنند که براساس معیارهای خاصی قابل کاربرد هستند. افزون بر این، متناسب با عملی که انجام می‌دهند، شیوه‌های استدلال خاص خودشان را دارند. این شیوه در واقع به روش‌هایی اطلاق می‌شود که مفاهیم را به هم پیوند می‌دهند و متناسب با آن هدفی هستند که عمل مورد نظر برای خود انتخاب کرده است. این مفاهیم و شیوه‌های استدلال در واقع آن چیزی هستند که آن عمل را ممکن می‌سازند و یا به بیان دیگر، آن عمل را برمی‌سازند. به بیان ساده‌تر، این شیوه‌ها و مفاهیم در واقع همان چیزی هستند که فلسفه تحلیلی، تحلیل می‌کند.

برای روشن‌تر شدن مطلب به مثال حقوق توجه کنید. حقوق یک نوع عمل

است و مفاهیم کلیدی بسیاری را شامل می‌شود که بدون این مفاهیم، عملی به نام حقوق وجود نخواهد داشت. کاملاً روشن است که یکی از آن مفاهیم کلیدی، لفظ حقوق به خودی خود است. حال پرسش این است که حقوق چیست؟ تحت چه شرایطی و با چه معیارهایی ما یک حکم سلبی را تحت لوای موارد حقوقی تقسیم‌بندی می‌کنیم؟ این یکی از آن پرسش‌هایی است که حقوق‌دانان ممکن است با رسیدن به مرحله خودآگاهی درباره عملی که انجام می‌دهند، بپرسند و از همین جا نقطه شروع آن چیزی که فلسفه حقوق نامیده می‌شود را رقم بزنند.

در این پرسش که «حقوق چیست؟» برخی موارد را باید بررسی کرد. نخست این که آیا حقوق به آن چیزی اطلاق می‌شود که عده‌ای در اجتماع خود تصمیم می‌گیرند بر اساس برخی روندهای پایدار آن را حقوق بنامند. یا این که آیا حقوق (آن حقوق اولیه) باید از اصول ژرفی نشأت گرفته یا مطابق با آن اصول باشد؛ این اصول شامل اصول قانونی یا اصول ژرف اخلاقی مانند حقوق بشر می‌شود. حال پرسش این است که برای هریک از این گزینه‌های موجود، چه برهان‌هایی را می‌توان مطرح کرد؟

نیازی به ذکر نیست که پرسش‌های فوق اساساً پرسش‌های بیهوده‌ای هستند. این پرسش‌ها برای نمونه، زمانی مطرح می‌شوند که کسی بر غیرمشروع بودن قانون پیش‌نویس صحه بگذارد. البته توجیه این مسأله که قانون پیش‌نویس یا هر قانون دیگری غیرمشروع یا برخلاف قانون است، ما را با یک تناقض آشکار روبه‌رو می‌سازد. برای این که بتوانیم بر این تناقض‌ها و موانع که در هر عمل دیگری نیز ممکن است سربرآورند فایز آیین، باید به دقت مفاهیم آن عمل را بررسی کنیم. که البته این در حیطه کاری فلسفه تحلیلی قرار دارد.

فلسفه تحلیلی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی چون «حقوق چیست؟» ابتدا تلاش می‌کند تا ملاک‌هایی را شناسایی کند که برای دسته‌بندی مفاهیم در نظر گرفته شده‌است. گاهی این تلاش، به جرم بازی با واژگان، مورد اتهام واقع می‌شود. اما وقتی این مسأله روشن می‌شود که توجه به چگونگی دسته‌بندی

مفاهیم تا چه اندازه می‌تواند راه‌گشا باشد، آن‌هایی که سعی می‌کنند با اتهام «مغلطه‌گرهای منطقی»، فیلسوفان تحلیلی را بی‌اعتبار سازند، بسیار ساده‌لوح به نظر می‌آیند.

در طی قرن بیستم، فلسفه تحلیلی نزول بیشتری را به‌سوی معرفت «درجه دوم» تجربه کرد و به شکل یک فلسفه مضاف درآمد. برای نمونه، فلسفه فیزیک، فلسفه اقتصاد یا فلسفه هنر آن چیزی است که مقصود ما را از فلسفه مضاف به‌خوبی روشن می‌سازد. فلاسفه تحلیلی نیز همانند عالمان علوم اجتماعی صورت‌های مشخصی از عمل‌های انسانی را در قلمروی مطالعاتی خود جای می‌دهند اما برخلاف آن‌ها در پی یافتن الگوهای تکراری رفتارهای اجتماعی در عمل‌های مذکور نیستند. فلاسفه تحلیلی در عوض تلاش می‌کنند به تشریح و توضیح مفاهیمی بپردازند که عمل‌های انسانی را ممکن می‌سازد. به بیان دیگر، فلاسفه تحلیلی به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی تجربی مانند این که «چند نفر از افراد جامعه از قانون تبعیت می‌کنند؟» نیستند بلکه آن‌ها تلاش می‌کنند به پرسشی پاسخ دهند که برای نمونه می‌پرسد: «چه شرایطی برای آن‌چه که ما قانون قلمدادش می‌کنیم باید برقرار باشد؟» یا به بیان زبان‌شناختی می‌توان پرسید: «آن چیزی که ما قانون می‌نامیم به چه معناست؟»

بدون شک پاسخ به این پرسش که چند نفر از قانون تبعیت می‌کنند، برای سیاست‌گذاری‌های اجتماعی امری ضروری است. اما پاسخ به این پرسش که قانون چیست؟ یا هر تلاشی برای کشف معنای این مفهوم نیز مسأله بسیار مهمی است. زیرا اگر از این مسأله غفلت کنیم، در این شگفتی می‌مانیم که آیا اساساً تبعیت از قانون امر معقولی است، یا اساساً هیچ‌گونه خرد و نظمی در گردآوری قانون به کار رفته است یا خیر؟ در این راستا، فلاسفه تحلیلی تلاش می‌کنند تا با کمک بررسی مفاهیم ژرفی که عمل‌های انسانی را سازمان‌دهی می‌کنند و به آن‌ها امکان بودن می‌دهند، معنای آن عمل‌ها را نیز برای جوامع بشری روشن سازند. البته این تنها صورتی نیست که برای فلسفه تحلیلی قابل تصور است اما یکی از مهم‌ترین صورت‌های این فلسفه به‌شمار می‌رود. به‌راستی فلاسفه‌ای که به مکاتب

فلسفی دیگری نیز تعلق دارند، در یک برهه‌ای از زمان باید جامعه فلسفه تحلیلی را بر تن کنند؟ برای نمونه، یک فیلسوف مارکسیست باید به این پرسش که «استثمار یا بهره‌کشی چیست؟» بیندیشد.

ممکن است این ادعا که وظیفه اصلی فلسفه تحلیلی، تحلیل و یا تدویر مفاهیم است، در بادی امر برای شما عجیب و مبهم به نظر آید. اما این امید وجود دارد که با خواندن سطور بیشتری از این کتاب، ابهام شما نیز از میان برود. حداقل این امید وجود دارد که با مطالعه این مقدمه ابهام شما از بین برود، زیرا قصد داریم در صفحات بعدی کتاب، خودمان به تحلیل برخی مفاهیم مانند مفهوم فلسفه تحلیلی بپردازیم. اگر پیگیری مباحث را همگام با کتاب ادامه دهید، نخستین گام را به سوی تبدیل شدن به فیلسوفی تحلیلی برخواهید داشت و اگر مایلید بیشتر بدانید، امیدوار باشید که همه چیز خوب پیش خواهد رفت.

فلسفه تحلیلی هنر

فلسفه تحلیلی مفاهیمی را تحلیل می‌کند که عناصر بنیادین عمل‌های ما به‌شمار می‌روند. هنر یکی از صورت‌های تکراری عمل‌های انسانی است. هدف فلسفه تحلیلی هنر بر بررسی مفاهیمی متمرکز است که اندیشه‌ها و آفرینش‌های هنری را ممکن می‌سازد. برخی از این مفاهیم، شامل موارد زیر است: مفهوم هنر به‌خودی‌خود و مفاهیمی از قبیل بازنمود، بیان، صورت هنری و زیبایی‌شناسی مفاهیم مذکور به‌نوبه خود در این کتاب مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

اما مفاهیم دیگری نیز وجود دارند که فلاسفه مایل به بررسی آن‌ها هستند؛ از قبیل تفسیر، جعل، بداعت و ارزش هنر. گاهی فلاسفه هنر بر برخی صورت‌های هنری خاص متمرکز می‌شوند و برای نمونه، این پرسش را مطرح می‌کنند که ادبیات (رقص، موسیقی، فیلم، نمایشنامه و غیره) به چه معناست؟ و یا ممکن است به بررسی مفاهیم ژانر هنری خاصی مانند رمان، کمدی، تراژدی، شعر و امثالهم بپردازند. تمام این مفاهیم و مفاهیم بیشتری از این دست، آن چیزی است که فلسفه تحلیلی هنر به‌منزله موضوع خود برمی‌گزیند.